

# فاطرات یادگیری

# زبان در ایتالیا



بونی اسمیت  
ترجمه از کاوه

## فهرست:

صفحه	عنوان خاطره
۲	مقدمه
۳	بی تجربگی ۱
۶	یاد گرفتن ایتالیایی یا به چیز دیگه! ۲
۸	پیدا کردن بار خودم ۳
۱۱	گردش همراه تور ۴
۱۳	درست کردن همبرگر ۵
۱۶	یاد گرفتن خوش و بش ۶
۱۸	اعداد ترسناک ۷
۲۰	Xké nn c incontr dm? ۸
۲۲	استراق سمع ۹
۲۴	غرق کردن خودم ۱۰
۲۶	خوشگل شدن ۱۱
۲۸	گرفتن limoncello ۱۲
۳۰	لغت نامه

### مقدمه:

کلی جون کندید زبون ایتالیایی یاد گرفتید. کتاب خوندید، کلاس رفتین و هزارتا کار دیگه. حالا چی؟ اگه برین ایتالیا دیگه همه چی حله و مشکلی ندارین؟! خانم بونی اسمیت (Bonnie Smetts) نویسنده آمریکایی و اهل کالیفرنیاست که داستانهاش هر از چندگاهی تو مجلات آمریکایی یا به صورت کتاب چاپ میشه. دوست این خانم میره ایتالیا. اونم هوس میکنه برای دیدنش بره. اما دوستش میگه بهتره قبل از سفر به ایتالیا، یه کمی زبانشو تقویت کنه. این خانم شروع به خوندن ایتالیایی میکنه و روز به روز علاقه اش به این *La bella lingua* بیشتر و بیشتر میشه. تا اینکه بعد از پنج سال میبینه، برای اینکه مثل یه ایتالیایی سلیس و رون صحبت کنه، چاره ای نداره جز اینکه یه سفر بره ایتالیا!



خاطرات خانم بونی اسمیت از ایتالیا بین چندین خاطره منتخب دیگه تو کتابهای *Best Women's Travel Writing ۲۰۰۶* و *Thirty Days in Italy* به چاپ رسیده. تو این کتاب شاهد خاطرات و مشکلاتی که این خانم تو ایتالیا پیدا میکنه، خواهید بود. امیدوارم با خوندن این سری داستانهها، وقتی گذرتون به ایتالیا افتاد با مشکلات کمتری روبرو بشین. برای اطلاعات بیشتر به وبلاگ [www.italianlearning.blogfa.com](http://www.italianlearning.blogfa.com) سر بزنید.

کاوه – اردیبهشت ۱۳۸۶  
[Kaveh@j-t-y.com](mailto:Kaveh@j-t-y.com)

## بی تجربگی

حسابی دیونه شده بودم وقتی که سر رئیس‌م داد میزدم و ازش مرخصی میخواستم:

- من باید حرف زدن رون ایتالیای رو یاد بگیرم. من باید برم ایتالیا!

به ارومی به شوهرم فهموندم که:

- من نیاز دارم که برم اونجا. باید اونجا باشم. بیشتر از این نمیخوام کلاس برم. من فقط میخوام حرف بزدم.

میدونستم وقتی برگردم میتونم به درستی صحبت کنم و با افتخار تو رزومه ام جلوی « مسلط به زبانهای : »

بنویسم : *ایتالیایی*

پنج سال پیش بود. یه دوستی بهم پیشنهاد داد که بهتره قبل از اینکه به ایتالیا برم یه کم ایتالیایی بخونم. هیچوقت فکر نمیکردم گفتن اولین *buona sera* تو مدرسه شبانه اشتیاق یادگیریمو شعله ور کنه و باعث بشه زندگی عوض شه.

عشق من به این زبون شروع شد. « حروف اضافه » بعد از ظهرهای منو پر کرد و تعطیلات آخر هفته ام به دیدن فیلمهای فلینی (Fellini) اختصاص پیدا کرد.

پنج سال رو با این عشق رو گذروندم، اما هنوز مثل یه تشنه ای که تو یه روز گرم تابستونی دنبال یه سراب میره، آواره بودم. هر چی نزدیکتر میشدم، هدف به نظرم دورتر میرسید.

توی آپارتمان دوست دوستم تو رم، یه اتاق اجاره کردم. دپروز چمدونامو از راه پله ها تا طبقه پنجم کشوندم. یه دختر تئو کرده که گیتار دستش بود و یه پسر جون با یه کیف چرمی دست دوخت، نگام میکردن. تو ساختمونی زندگی میکردم که نزدیک یکی از دانشگاههای رم بود.

وقتی که چمدونمو باز کردم و تو اتاق چیدم، با صابخونه جدیدم، رفتیم تا یه گشتی اطراف بزیم. وقتی برای خرید یه ساندویچ توقف کردیم، مارتا به صاحب *café* گفت که هر *panino* رو با چی پر کنه. وقتی نوبت من شد، فقط بلد بودم اشاره کنم، حتی کلمات *salami* یا *prosciutto* رو هم نمیفهمدیم. تلفظ این دوتا

## فاطرات یادگیری زبان در ایتالیا

کلمه تو این دنیای تند و سریع، با چیزیهایی که تو کلاس باهاشون آشنا شده بودم فرق داشت و من آمادگیشو نداشتم.



Salami



prosciutto

مارتا خرید نوشیدنیها رو هم تموم کرد درحالی که من از خجالت سرخ شده بودم!

بعد از ناهار یه سفارشی به من داد و رفت دنبال کارای روزمره اش:

– Penne pasta، شراب و اسفناج. تو قبلا تو ایتالیا خرید کردی، درسته؟  
– آه... بله، البته که این کار رو کردم.

اما راستش بعد از ماجرای خرید امروز صبح یه کمی میترسیدم. وقتی به supermercato نزدیک محل رفتم و مشکلات زبون رو ارزیابی کردم، کاملا زبونم بند اومد. بیخیال شدم و برگشتم.

یه ساعت دیگه بعد از اینکه خودمو با یه espresso تقویت کرده بودم و تو سفارش دادنش موفق شده بودم، برگشتم. به خودم دلداری میدادم سفارش خوار و بار که کاری نداره! تصمیمو گرفتم و رفتم تو.

خیلی راحت هرچیزی رو که میخواستم پیدا کردم اما موقع خروج بود که داستان شروع شد. صندوقدار که عصبانی به نظر میومد و اصلا به من نگاه نمیکرد گفت:

Tessera? Busta?

بخودم گفتم که tessera باید کارت تخفیف فروشگاهها باشه، واسه همین جواب دادم:

No, non c'è l'ho.

دوباره پرسید:

Busta?

ظاهرا منظورش این بود که خریدم چند بسته است. یه دفعه ای از دهنم در رفت:

Uno.

هرچند این کلمه جواب داد، اما من باید میگفتم Una. چون Busta کلمه مونث بود و منم باید مونث جواب میدادم! آخر سر cassiere دست گذاشت روی نقطه ضعفم: **اعداد ایتالیایی!**

Dieci e quarantadue.

خدا رو شکر این عدد رو نمایشگر صندوق مشخص بود. ۱۰,۴۲ یورو شده بود. یازده یور گذاشتم رو میز و منتظر بقیه اش شدم. بعدش از فروشگاه، تقریبا فرار کردم.

به امنیت خونه جدیدم برگشتم. احساس بچه ای رو داشتم که روز سختی تو مدرسه داشته. امیدوارم روزهای بعدی من تو رم مثل امروزم نباشه. برای رون کردن زبونم سه ماه دیگه وقت داشتم...

### یاد گرفتن ایتالیایی یا به چیز دیگه!

حسابی قاطی کرده بودم. آخه واسه چی اومده بودم رم؟ اومده بودم زبون ایتالیایمو بهتر کنم یا به زبون دیگه یاد بگیرم. زبون romanaccio یا لهجه بد رومیها!

بعد از پنج سال تمرین برای صحبت کردن مثل یه گوینده اخبار ایتالیایی، حالا تو این شهر جاویدان (تقب شهر رم) واسه سفارش دادن یه قهوه هم مشکل دارم.

هر روز باید خودمو آماده روبرو شدن با زبونی کنم که لغاتی رو که سر کلاس یاد گرفتم تف کرده بیرون و چیزای دیگه ای جاش گذاشته. به خاطر این زبون جدید، حتی خریدن گوجه فرنگی هم برام عذاب شده.

وقتی اولین بار رفتم تو یه بقالی، فکر کردم بقاله داره واسم هیس هیس میکنه! هرچند حالا میدونم که اون بنده خدا داشت مودبانه میگفت buona sera.

تو ایتالیایی رومیها، تلفظ این کلمه مثل btsss شنیده میشه! چه بلایی سر بقیه حروف میاد، نمیدونم!؟

هفته قبل دوستم مارتا trattoria ی مورد علاقه اش که نزدیک آپارتمانمون بود رو بهم معرفی کرد. امروز رفتم اونجا ناهار بخورم به امید اینکه سرآشپز و بقیه منو درک کنن و اگه مشکلی پیدا کردم به دادم برسن. خرید از سوپر مارکت یه چیزه، غذا خوردن تو رستوران یه چیزه خیلی پیچیده تر.

غذا خوردن یه زن تنها تو ایتالیا کمی غیر عادیه واسه همین سعی میکردم زیاد به نگاههای مردم توجه نکنم. من اگه تو مود خوردن باشم، از یه ناهار خوب لذت میبرم، اما راستش فهمیدن آیتیمهای منو که شفاهی گفته بشه، مشکلی بود که هنوز نتونسته بودم حلش کنم و نگرانش بودم.

راستش من رستورانی رو که مارتا آدرس داده بود رو با یکی دیگه که اسم مشابهی داشت قاطی کرده بودم و اشتباهی اومده بودم تو رستورانی که پاتوق کاسبهای رم بود. همینطور که خدمتکاره مثل اجل معلق بالا سرم وایستاده بود، داشتم فکر میکردم که:

خیلی خب، مشکلی نیست، آب و شراب رو بدون منو هم میتونم سفارش بدم.

یه نیم لیتر آب خواستم و یه گیللاس Chianti. فهمیدم که این رستوران بیشتر تو کار ماهی و غذاهای دریاییه تا چیز دیگه. به جای نیم لیتر آبی که سفارش داده بودم یه لیتر آب آوردن. اون گیللاس شراب قرمز هم، روی رومیزی سفید شبیه آژیر خطر شده بود.



## tagliatelle

وقتی خانم پیش خدمت منوی روز رو برام خوند tagliatelle ai frutti di mare رو انتخاب کردم. یعنی تنها چیزی رو که تونستم از میون حرفاش تشخیص بدم اونم وقتی که برای بار دوم لیست رو تکرار کرد.

تا زمانی که پاستای غذای دریاییم حاضر بشه، رستوران پر شده بود و من صداهای صحبت مردم اطرافم رو میشنیدم. بعد اتفاق عجیبی افتاد.

مثل مه ای که محو بشه و یه روز آفتابی روشن بشه، یه دفعه احساس کردم تک تک کلمه ها رو میفهمم! این اتفاق قبل از اومدن اینجا تو اتوبوس هم برام افتاده بود، موقعی که از دور صحبتهای یه مادر بزرگ رو که به نوه اش قول gelato رو میداد و دخترای جونمی که در مورد هیچی صحبت میکردنو میشنیدم. بدبختانه، اون دفعه، این مه بد موقعی از بین رفته بود. من گرم استراق سمع صحبتهای اونا بودم و ایستگاهی رو که باید پیاده میشدم رد کردم. و حالا اشتباهی از این رستوران سر درآورده بودم.

حالا تو رستوران، داشتیم صحبتهایی درباره Pinot Grigio برداشت گوجه فرنگیها و مشکلات کار در چین رو درک میکردم. یه دفعه به خودم اومدم و ترس برم داشت. چی میشه اگه نتونم راه خونه رو پیدا کنم.

## Il conto, per favore.

بیخیال دسر شدم و صورتحساب رو خواستم. تو آپارتمانم میتونستم با خیال راحت موفقیتیم تو درک صحبتها رو جشن بگیرم. راستی چرا هیچکس در این مورد چیزی به من نگفته بود؟ اونا گفته بودن، درک مطالب چیزی که میاد و میره. یواش یواش خودت میفهمی!

البته هیچکدومشون چیزی در مورد گم کردن راه خونه نگفته بودن. حتی اگه گفته بودن هم دیگه فایده ای نداشت، چون اونقدر ذهنم مشغول شده بود که نمفهمیدم کجا باید برم...

### پیدا کردن بار خودم

بارون از رو چترم سرازیر بود و منو اسیر کرده بود. آب رو پیاده رو بالا اومده بود و کفشامو خیس میکرد. موزه هم که دیگه بسته بود. خوب باید چیکار میکردم؟ کاری رو کردم که اغلب رومی ها تو یه همچین لحظه ای انجام میدن. مثل یه مرغابی توی آب واسه خوردن یه قهوه به سمت بار شنا کردم.

تو ایتالیا بارها و کافه ها باهمند. یعنی یه جایی برای خوردن قهوه، صبحونه، ناهار سریع یا یه نوشیدنی و غذای سرپایی همراه دوستان. بارهای ایتالیا مثل مال آمریکاییها محل لم دادن و خوردن انواع نوشیدنی نیست.

برای فرار از بارون، رفتم داخل اولین باری که سر راهم بود و با صدای بسیار مطمئنی گفتم:

-Un caffè, per favore.

barista یه لحظه از کارش دست کشید و از پشت ماشین قهوه ساز نگاه کرد:

-Un caffè?

- بله، بله، یه قهوه میخوام.

دوتا زن پشت من بودن که اونا هم مثل من سفارش قهوه دادن اما بارمن هیچی ازشون نپرسید. این اتفاق صبح روز اولی که اومده بودم رم هم برام پیش اومده بود. رفتم جلوی پیشخوان و با اعتماد به نفس کامل گفتم:

-Un cappuccino, per favore.

بارمن هم یه ثانیه ای به من خیره شد و پرسید:

-Un cappuccino?

همه کنار پیشخوان داشتند شیر قهوه اشونو مزه مزه میکردن، پس مشکلی نبود.

- بله، منم یه کاپاچینو میخوام.

از اینکه به طرز عجیبی تو سفارش caffè و cappuccino موفق نشده بودم، دلسرد شدم. من این همه کلاس رفته بودم. حتی قبل از اینکه پیام رم، درسهای اضافه ای خونده بودم که جزو برنامه نبود. اومده بودم تا بزبون مدرن ایتالیایی رو خوب و رون صحبت کنم. دستور زبان ایتالیایی رو بلد بودم، کتابهای کلاسیک رو

خونده بودم و تو مکالمات گروهی زیادی شرکت کرده بودم. من فقط اومده بودم تو ایتالیا تا یاد بگیرم حرف بزوم. اما حالا یه سوالی داشتم که فقط یه معلم میتونست جواب بده:

- مشکل من با caffè چیه؟

دانیلا زد زیر خنده .

- این دو حرفیه i consonanti doppie. بر خلاف انگلیسی زبونا، ایتالیاییها همیشه دو زوج "f" رو جدا از هم تلفظ میکنن.

با مکثی که بین دو حرف کرد caffè رو اینجوی تلفظ کرد:

-caaaf (مکث) fè

- مکث باعث میشه حرف صدا دار بیشتر کشیده بشه.

این درس دانیلا بهم کمک کرد تا بعضی چیزا رو بهتر بفهمم. هرچی آدمای جلویی سفارش میدادن، منم سفارش میدادم و صداشونو تقلید میکردم.

Caffè, cappuccino, macchiato.

از اینکه بیش از حد روی حروف تاکید میکردم احساس حماقت میکردم اما هرچی بیشتر تقلید میکردم بارمن ها کمتر تامل میکردن. بالاخره وقتی یه بعد از ظهر بارمن بدون اینکه بهم نگاه کنه و سوالی بپرسه، دسته دستگاه اسپرسو پایین کشید تا برام قهوه بریزه، دیگه میخواستم جشن بگیرم.

Un grande successo.

بالاخره تونستم درست بگم!

این موضوع مال چند هفته پیش بود و حالا من حرفه ای شدم. مثل یه ایتالیایی مادرزاد قهوه سفارش میدم و حتی مثل یه ایتالیایی اصیل بارمو پیدا میکنم!

دوتا بارمن مو قرمز همیشه تا منو میبینن میگن:

-Buon giorno, signora! Caffè ?

من عاشق اونا و دیوارهای قرمز بارشون بودم. جدیداً اونا دیوارها رو با چوبهای تیره و چراغهای شیشه ونیزی تزئین کردن. اولین بار اتفاقی از اونجا رد میشدم، اما دفعه دیگه که برگشتم فکر کردم تو خونه خودمم.

## فطرات یادگیری زبان در ایتالیا

حالا هر روز صبح میرم اونجا. درست موقعی که بچه مدرسه ایها میزهای جلو و عقبو پر کردن، دور هم نشستن و حرفهای بزرگتر از خودشونو میزنن... یه شیرینی انتخاب میکنم، قهوه مو سفارش میدم و میشینم همون وسطا، روزنامه مو باز میکنم...

## گردش همراه تور

هوای یکشنبه بهاری بود. ابرهای پف کرده تو آسمون آبی، شبیه یه نقاشی زیبا بودن. بعد از مدتها بارندگی خورشید بالاخره خودشو نشون داد. منم برای اینکه از این هوای خوب استفاده کنم از *via Appia Antica* رفته تا *catacomba* های رم رو ببینم.



*via Appia Antica*

این خیابون شاهراه طولانی رم باستان بوده که از داخل دیوارهای شهر رد میشده و تا دریای آدریاتیک میرفته. مسیحیای اولیه رو در امتداد این جاده دفن کردند، چون قوانین رومیها اجازه دفن اونا رو داخل شهر نمیداد. تصمیم گرفته بودم قدم زنان از این مسیر ارشهای رومی بگذرم و از مزار شهدای واقعی مسیحیت دیدن کنم. فقط میخواستم گردش کنم و از این هوای خوب استفاده کنم.

برای همین تو ایستگاه قبور سنت دومیتیللا (*St. Domitilla*) همراه دو راهبه از اتوبوس پیاده شدم. من داشتم تابلوهای راهنما رو دنبال میکردم که تو یه چشم به هم زدن اون دوتا راهبه غیبتون زد. اونا احتمالا از دری که مخصوص راهبه ها بود رفته بودن داخل.

پشت سر یه خانواده سه نفره برای گرفتن بلیط و ایستادم. اولش فکر کردم اون خانواده دارن فرانسوی حرف میزنن اما کلمات *Come*، *Sì* و *Quando* رو بین حرفاشون میشنیدم. پس فرانسوی نبودن. یعنی داشتند ایتالیایی حرف میزدن!؟

بلیطمو خریدم و رفتم تو. کسی که بلیطها رو میگرفت به طبقه پایین اشاره کرد و گفت که گروههای توریستی که راهنماهایی با زبونهاشون مختلف دارند، دارن آماده میشن برن. من دنبال اون خانواده ایتالیایی رفتم به امید اینکه گروهی رو پیدا کنم که راهنماشون ایتالیایی حرف بزنه. بخاطر خوب شدن زبون ایتالیاییم میخواستم تمام گردشامو با ایتالیایی زبونا انجام بدم.

گروهی از مردم تو طبقه پایین کلیسای قرن چهاردهم صف کشیده بودن و ایستاده بودن تا راهنماشون بیاد. اول دنبال دوتا گروه رفتم که راه افتاده بودن اما چون فقط کلمات آلمانی به گوشم خورد، برگشتم. تو همین

## فصاحت یادگیری زبان در ایتالیا

حین یه دفعه دیدم اون خانواده ای که دنبالشون بودم قاطی گروهی شدن که به صف داشتن میرفتن داخل دخمه ها. منم دنبالشون دویدم.

لیدر گروه ما رو از دخمه شیب داری رد کرد که بی شباهت به راهروهای قطار نبود. اون گروه رو تو اولین جای باز جمع کرد و شروع کرد به صحبت کردن درباره خانواده ای که تو این دخمه دفن شده بودن. میگفت که چطوری سنگهای نرم رو سوراخ کردن و اینکه این سوراخهای کوچیک مال بچه هاست. بعدشم شروع کرد به لاتین حرف زدن! نمیدونم شاید لاتین نبود، یه جورایی تک زبونی حرف میزد...

وای خدا، چه اشتباهی، اون داره اسپانیایی حرف میزنه! من قاطی یه تور اسپانیایی شده بودم. چهار پنج جمله ای که شبیه ایتالیایی بود و من فهمیده بودم، دیگه تموم شده بود. تو تمام مدت داشتیم تاریخ این دخمه ها و قبورشونو به زبون اسپانیایی گوش میکردم. من باید برم....

راهی واسه برگشت نبود. ما نه نفر بودیم و هممون هم تو یه صف وایستاده بودیم. من درست کنار لیدر بودم که با اون چشمای سیاهش به من خیره شده بود. داشتیم فکر میکردم شاید فهمیده که من الکی خودمو قاطیشون کردم. تو دلخدا خدا میکردم که چیزی ازم نپرسه. خواهش میکنم ازم نپرس که چی گفتم! داشتیم تمرین میکردم که اگه لو رفتیم چی چی بگم. اما مونده بودم به چه زبونی؟

سخت سرگرم حل و فصل مشکلات زبونم بودم و فرصت فکر کردن به مرده هایی که این دخمه رو پر کرده بودن نداشتم. همش به خودم لعنت میفرستادم که چرا زودتر متوجه نشدم... این تور هم که تمومی نداشت.

هر طوری بود بلاخره تور تموم شد و بیرون اومدم. رفتم بیرون تا ناهارمو تو یه trattoria بخورم و از منظره امپراطوری رم لذت ببرم. یه گیللاس شراب سفید باعث شد که خجالتی رو که از اشتباه گرفتن اسپانیایی و ایتالیایی کشیده بودم از یاد ببرم.

به زبون و لهجه خوب ایتالیایی، بدون اینکه از منو استفاده کنم، یه pasta سفارش دادم با یه حلواهای سرخ شده و سالاد. خب ممکنه من یه La Regina degli Errori باشم اما حداقل ناهارمو خوب میتونم سفارش بدم.

## درست کردن همبرگر

اگه لیمو گیرم، اولین کاری که میکنم باهاش لیموناد درست میکنم...!

اون روز میخواستم برم گوشت چرخ کرده بگیرم تا همبرگر بپزم. آخه همبرگر چیزیه که نباید انتظار داشته باشم که تو ایتالیا بخورم.

تو رم سرگرم خوب کردن زبون ایتالیاییم بودم. دستور زبان خونده بودم، همینطور کتابهای کلاسیکو و تو مکالمه های گروهی زیادی شرکت کرده بودم. دیگه موقعش بود پیام اینجا و حرف زدن یاد بگیرم.

توی رم هر روز با صدای فروشنده هایی که بیرون خونه بساط میکردن از خواب بلند میشدم. صدای چرخهای پر از بادبجون، کنگر فرنگی، فلفل خورد شده و سلام احوالپرسی فروشندها در حالی که بساطشونو پهن میکردن از صبح علی الطلوع تو خیابون طنین مینداخت.

بعد از یکماهی که از اقامتم تو رم میگذشت، تو خرید سبزیجات حرفه ای شده بودم و حالا آماده بودم که شجاعانه برم ته بازار، سراغ قصابها.

هرچند یه بار اعتماد به نفسمو کاملا از دست داده بودم. یه بار جمالتی رو که برای سفارش گوشت قسمتهای مختلف بدن حیونا نوشته بودمو به عنوان تکلیف تحویل معلم ایتالیاییم دادم. اون وقتی اشکاشو که از فرط خنده سرازیر شده بود پاک کرد، بهم گفت که جمالتی رو که برای خرید و پخت مرغ و جوجه استفاده کردم بیشتر به درد کاتالوگ لباس زیر زنونه میخوره تا کتاب آشپزی...!

با این افکاری که تو سرم بود، داشتم تک تک قصابیها رو بررسی میکردم و مشکلاتی که تو حرف زدن ممکن بود برام پیش بیاد رو مرور میکردم. وقتی دیگه برای سومین بار داشتم از جلوی قصابیها رد میشدم بلاخره مغازه ای رو انتخاب کردم که به خوبی قسمت بندی شده بود و رو درش هم یه دست نوشته زده بود:

bovino adulto

این نوشته رو روی بسته گوشتهای سوپرمارکها هم دیده بودم.

## فطرات یادگیری زبان در ایتالیا



رفتم داخل قصابی و Due etti گوشت گاو سفارش دادم. قصابه یه کاغذ رو ترازو گذاشت، بعدش هم یه باریکه گوشت گذاشت روش. اون رنگ قرمز روشن گوشت رو به من نشون داد.

Perfetto.

فکر کنم کمی به اطراف نگاه کردم، چون وقتی رومو برگردوندم، قصابه گوشت منو بالای چرخ گوشت نگه داشته بود و میگفت:

Si?

البته منظورش این بود که میخوايد براتون چرخش کنم یا نه. منم مثل کسی که تو فکر چیز دیگه ایه، جواب دادم:

Si, sì.

بسته امو از قصاب گرفتم. آره موفق شده بودم... اما همبرگر میخواستم چیکار؟ بهتره بعدا بهش فکر کنم، چون واسه ناهار یه دفعه ای یه فکر دیگه ای به سرم زد و رفتم که زود عملیش کنم.

تو نون وایی، به بسته نونهای کوچیکی که تا حالا ندیده بودم، اشاره کردم و گفتم دوتا میخوام. بعد اسمشونو پرسیدم و نون وا گفت:

Rosetta.

با خودم فکر کردم کجای این نونهای گرد شبیه گل رزه؟ از خریدم خوشحال بودم. گوشت چرخ کرده و نونا رو همراه گوجه فرنگی و پیاز و ریحون بردم خونه و گوشت رو چپوندم ته یخچال. موقع ناهار از bruschetta که میخواستم با نون و گوجه فرنگی درست کنم، دهنم آب افتاده بود. بسته نونو باز کردم و یه دفعه گریه ام گرفت...



### bruschetta

وای! نونا تو خالی بودن. تازه فهمیدم که چرا بهشون میگفتن گل رزی! چون وسط همشون شکل یه گل سوراخ بزرگی شده بود و برای درست کردن bruschetta اصلا مناسب نبود! به خودم گفتم، صبر کن. من همبرگر هم گرفتم. اما خب الان که همیشه، پختنش طول میکشه. مجبورم بذارمش واسه شام شب.

بیخیال ناهار خونگی شدم و سر رام به مدرسه زبان یه پیتزا خوردم. شب وقتی که با اتوبوس به خونه برمینگشتم چراغ هتلهای Via Nazionale بهم چشمک میزدن. دربونا، لابیهای قشنگ و بدون شک رستوانهایی که منوهای انگلیسی داشتن.

برای یه لحظه خواستم بی خیال زبون ایتالیایی بشم و برم اونجا، اما به راهم ادامه دادم. رفتم خونه لباس یوگامو پوشیدم و بعد از کمی تمرین تمرکز، گوشت گاو رو در اوردم و روی نونهای rosetta همبرگر درست کردم .

خدارو شکر، این چیزی بود که اصلا تو این سفر انتظارشو نداشتم .

لطفا یه لیموناد به من بدین...

### یاد گرفتن خوش و بش

تمام روزهای هفته قبل بارونی بود. هر روز یکسره بارون میومد. رفتم سراغ ماریو، نگهبان ساختمون. بعد از سلام احوالپرسی به خودم جرئت دادم و پرسیدم این بارون تمومی نداره؟

- Finisce mai questa pioggia...?

از یه ماه پیش که وارد رم شده بودم، سعی کرده بودم از ماریو دوری کنم. روز اولی که وارد رم شدم این *portiere* زمخت و در عین حال خوش برخورد کمکم کرده بود تا مارتا رو ببینم. مارتا دوست دوستم بود که قبول کرده بود تا زمانی که تو رم برای خوب صحبت کردن زندگی میکنم، با من هم اطاق بشه. ماریو با من حرف میزد و منم تظاهر میکردم که از لهجه رومیش سر در میارم. اما یه دفعه که اتفاقی چیزی ازم پرسید، لو رفتم! با دستپاچی ازش خواستم که حرفشو تکرار کنه:

- Dimmi, ancora una volta, per favore.

وقتی که این کلمات از دهنم درفت، حسایی خجالت کشیدم. با این جمله نه تنها به طور مودبانه ازش نخواستی بودم که حرفشو تکرار کنه بلکه بهش دستور هم داده بودم! من از عبارات غلطی استفاده کرده بودم. درستش این بود که بگم، آقای ماریو لطفا حرفتونو تکرار کنید:

- Può ripetere?

باز جای شکرش باقیه که یه *per favore* ته اش گفته بودم!

روز دوم بود. تا شیر آبگرم آشپزخونه رو چرخوندم یه دفعه فیوز پرید و برقای خونه قطع شد!... خونه داشت سرد میشد و من با اضطراب تو تاریکی، پشت پرده ها و گنجه رو میگشتم، اما هیچی پیدا نکردم. چاره ای نبود، باز باید با ماریو روبرو میشدم. درحالی که از پله های طبقه پنجم پایین میرفتم، تو مغزم دنبال جملاتی میگشتم که به ایتالیایی توضیح بدم چطوری شد که فیوز پرید. وقتی که اونو از پله ها دنبال خودم بالا میکشیدم اصلا متوجه اش نبودم تا اینکه وقتی از جلوی یکی از همسایه ها رد میشدیم، اون به شوخی به ماریو گفت که برای اینکه نفسش تو پله ها نگیره، باید بیشتر از اینا ورزش کنه!

اون روز، ماریو حسایی نفسش بند اومده بود، با اینحال تونست زود جعبه فیوزو پیدا کنه و دوباره وصلشون کنه. بعد اون روز، هر وقت که اونو میدیدم داره پاکت نامه ها رو ردیف میکنه یا جلوی در با همسایه ها گپ میزنه با دستپاچی به سرعت از کنارش رد میشدم. هیچوقت جرئت نکردم بیشتر از یه *buon giorno* باهاش حرف بزنم.

اما هر دفعه از کنارش رد میشدم، تاسف میخوردم که چه فرصت خوبی واسه حرف زدن که بخاطرش اومده بودم ایتالیا، رو دارم از دست میدم. این جریان ادامه داشت تا هفته پیش، بعد از اینکه یکماه از اومدنم به رم میگذشت، فرصتی بدست اوردم تا با ماریو درباره بارون حرف بزنم. ماریو خندیده بود، سؤالی که ازش کردم باعث شده بود مهربونیش گل کنه. اون تقریباً هرچیزی رو که از آب و هوای رم میخواستم بدونم بهم گفت. از اون روز دیگه بارون سوژه خوبی بود تا سر حرف رو باهاش باز کنم اونم هر روز بیشتر از روز قبل صحبت میکرد.

دیروز، آفتابی بود. داشتم از خونه بیرون میرفتم که ماریو رو دیدم که تو یه گوشه با یکی از همسایه سخت مشغول صحبت بود. همینطور که از کنارش رد میشدم سری تکون دادم و سلام کردم. پشت سرم شنیدم که میگفت:

*Finalmente, c'è il sole. Per lei.*

با اینکه پشتم بهش بود، فهمیدم که با من حرف میزنه. « خورشید اینجاست، بالاخره خورشید اینجاست برای شما.» من نه تنها متوجه حرفاش شدم، بلکه فهمیدم منبعد چیزی که موضوع صحبت ما میشه، خورشید خواهد بود...

### اعداد ترسناک

پیانیست به تشویق تماشاگرا تعظیم کرد، بعد صندلیشو کشید و کنار پیانو نشست. بعد از کمی تمرکز روی کلیدها صدای موسیقی همیشه دوست داشتنی بتھون رو تو فضا پخش کرد.

من و دوستم مارتا محو انگشتاش بودیم که روی کیبورد دنبال هم مسابقه میدادن، بالا و پایین میرفتند و اون صدای گوشنواز رو تولید میکردن. (یاد فیلم/افسانه ۱۹۰۰ /فتادم، عجب فیلمیه... ). وقتی طنین صدای آخرین نت محو شد، ما هم کنار تماشاچی های دیگه بلند شدیمو شروع کردیم به شدت دست زدن و تشویق کردن.

اون شب ما میتونست کاملاً به جور دیگه تموم بشه. روز قبل از کنسرت مارتا ازم خواسته بود بلیطها را بخرم، بدون اینکه بدونه چه خطری تو این درخواستش پنهان شده. البته من بی خبر هم موافقت کرده بودم .

من تو ایتالیا بودم تا حرف زدنم خوب کنم. هر چند تو این مدتی که اومده بودم رم ، سرعت من تو درک گفتگوها بهتر شده بود، اما مشکل من با عددهای ایتالیایی که برای سفارش بلیطهای کنسرت بهش احتیاج داشتیم، کنار مشکلات دیگه بیشتر خودشو نشون میداد.

اغلب اوقات تو این زمینه کلک میزدم. به جای اینکه از بارمن بخوام قیمت قهوه امو چندبار تکرار کنه، بدونه، به یوروئی رو تالایی مینداختم رو میز. بعدش برمینگشتم یا بقیه اشو بگیرم یا اگه میدیدم طرف هنوز منتظره به سکه دیگه هم میداشتم روش !

البته از کافی نئی که تو همسایگیمون بود، من به طرز عجیبی برای تمرین اعداد، بهترین استفاده رو میکردم. وقتی ایمیلامو چک میکردم، پسرا و مردا Lotto بازی میکردن و عددهای خوش اقبالشونو با صدای بلند واسه دخترای پشت باجه میخوندن. من در حالیکه داشتم واسه خونه ایمیل میفرستادم، با صدای آهسته سعی میکردم عددهایی رو که اونا میگفتنو واسه خودم ترجمه کنم.

quarantadue, sessantasette, dieci, novantanove, due. ۴۲, ۶۷, ۱۰, ۹۹, ۰۲

این کار باعث میشد روز به روز تو این زمینه پیشرفت کنم. اولین بار تو ایستگاه قطار بود که خواستم به بلیط واسه ناپل بگیرم. داشتم با فروشنده در مورد شماره قطار و ساعت حرکتش بحث میکردم که آخر سر بلیط فروشه بهم نگاه کرد و گفت:

- میخوای انگلیسی صحبت کنی؟

اون روز خیلی تو ذوقم خورد، اما اخیراً رفته بودم ایستگاه، و واسه یه جایی بلیط خواستم که باید سه تا قطار عوض میکردم که دوتاشون تو لاین های جداگانه عوض میشدن. بلیط فروش Trenitalia سوالات زیادی پرسید، زمانهای مختلفی رو پیشنهاد داد و آخرشم یه مشت بلیط داد دستم، بدون اینکه بهم نگاه کنه. اون روز به جای اینکه برم خونه، رفتم موفقیتیم تو درک اعداد رو واسه خودم جشن گرفتم .

با تمام این احوال وقتی برای خرید بلیط کنسرت بتهون رفتم، این اعتماد به نفسی رو که اخیراً به دست آورده بودم، دود شد و رفت هوا. باجه بسته بود و من مجبور بودم با تلفن سفارش بدم . با تلفن ایتالیایی صحبت کردن، واسه من همیشه کار مشکلی بوده. من نه تنها باید اعداد و میگفتم و میفهمیدم، بلکه بدون سر تکون دادن، اخم کردن یا لبخند زدن به نشونه اینکه درست فهمیدم، باید اسمم رو هم هیجی میکردم.

اون شب من و مارتا به محل کنسرت رفتیم. همینطور که به راهنمای دم در داشتیم نزدیک میشدیم، تپش قلبم بیشتر و بیشتر میشد. ظاهراً من دوتا بلیط گرفته بودم، دوتا صندلی انتخاب کرده بودم و پولشم با کارت اعتباریم داده بودم، اما راستش اصلاً مطمئن نبودم.

وقتی بلیطهامونو به راهنما دادم نفسمو تو سینه حبس کردم... اون یه کمی مکث کرد... بعد دوتا جای خالی نزدیک صحنه، نشونمون داد. مارتا که بیست سال بود تو رم زندگی میکرد و توی تئاتر و کنسرت در مورد جاش خیلی وسواس داشت گفت:

- چه جای خوبی، عالیه!

اگه فقط مارتا میدونست اونروز من چی کشیدم...

### Xké nn c incontr dm?

از همون ابتدایی که اومده بودم رم تا رون صحبت کردنو یاد بگیرم، من و موبایل ایتالیاییم رابطه بسیار نزدیکی داشتیم. بعضی روزها نزدیکترین دوست من تو رم بود، تنها کسی که تو این دنیا میدونست من کجام، اون بود، اما بعضی روزها هم بزرگترین دشمنم میشد!

همون روز اول اقامتم تو ایتالیا، رفتم و این telefonino رو خریدم. فروشنده میخواست مشخصات گوشی رو واسم توضیح بده، اما من پیش دستی کردم و گفتم:

- میشه بی زحمت سیم کارت رو برام بذارین توش.

از این میترسیدم که نتونم به درستی این کارت رو تو گوشی بذارم و به مخابرات وصل بشم. اون مرد جون هم سیم کارت سر داد تو جاش و گفت که فردا بعد از ظهر خطم وصل میشه... بعد از یه هفته و بعد از چهار بار رفت و آمد به مغازه، بالاخره تونستم اولین تماسو بگیرم .

تو این مدت مکالمه ام ده برابر بهتر شده بود و البته دستورالعملهای دفترچه راهنما رو هم، به همون میزون بیشتر میفهمیدم. اون اوایل خیلی باهاش مشکل داشتم. اون بعدازظهری که خطم وصل شد، دیونه وار، هی دفترچه رو عقب جلو میکردم. آخه وقتیکه صدای زنگ رو انتخاب کردم و ساعتش رو هم تنظیم کردم، به طور اتفاقی deviazione chiamate رو فعال کردم که همه تماس ها رو دایورت میکرد به Posta vocale !

باید قبل از ساعت شش که مارتا میخواست زنگ بزنه تا برنامه شام رو ردیف کنیم، درستش میکردم. درست مثل تنیس بازی که میدوئه تا تویی رو که بهش زدن بگیره، چند ثانیه قبل از زنگ مارتا تونستم گزینه کنسل رو پیدا کنم. تو یه کشاکش سخت با گوشی بالاخره موفق شدم به گوشیم padronanza پیدا کنم. حتی تونستم به دوست انگلیسی زبونم یه متن ساده رو SMS بزنم .

یادگیری استفاده از اختصارات ایتالیایی مثل اونی که تو زبون مادریم استفاده میکردم، برام چندان ساده نبود. اما وقتی دنبالا، معلم ایتالیاییم ازم دعوت کرد برم Frascati بیرون رم، یعنی محل زندگیش، چاره ای نداشتم که این اختصارات رو یاد بگیرم، چون اون ازم خواسته بود که یه پیغام براش بزارم و بگم کی میام!

شب قبل از قرار نشستم پای گوشیم. اگه میدونستم که توی SMS های ایتالیایی میتونم به جای perché بنویسم xké، یا dom به جای domani و risp به جای rispondimi، دیگه لازم نبود یه پیغام به درازای کتاب دوزخ دانه بنویسم، ارسال رو بزنم و منتظر جواب بمونم.

با اینکه اونشب از دانیالا خبری نشد، فردا صبحش راهی Frascati شدم، به امید اینکه شاید اونو اون دور  
ورا ببینم.

تو خیابونای سنگ فرش شده سرگردون بودم، یه porchetta panino خوردم، تا ویلای  
Aldobrandini بالا رفتم، آخر سر موقع غروب خورشید، در حالیکه از دیدن معلم مایوس شده بودم با  
قطار به رم برگشتم.

درست لحظه ای که گوشی رو به برق زدم تا شارژ بشه، اون بوق زد. اگه از علامت هشدار میگفت  
باطری گوشی تموم شده سر درآورده بودم، شاید زودتر پیغامی رو که دانیالا برام فرستاده بودو میدیدم و ازش  
سر درمیآوردم! اون نوشته بود:

Xké nn c incontr dm verso le due?

و احتمالاً میتونستم بفهمم که منظور اون این جمله اس:

- Perché non ci incontriamo domani verso le due?

- چرا فردا ساعت دو همدیگه رو نبینیم؟

در جواب منم اختصارات دانیالا رو کپی کردم و برایش نوشتم:

- Xké nn prov ancora?

- چرا یه بار دیگه سعی نکنیم؟

بعد مثل یه ایتالیایی مادر زاد، آخر پیغام نوشتم ap. مخفف A presto. بزودی میبینمت!  
ما تعطیلات آخر هفته بعد رو تو Frascati باهم قهوه خوردیم.

### استراق سمع

گیلدا (Gilda) مخفیانه داشت از شکاف دیوار صحبت‌های معشوق بی وفا شو میشنید. من در حالی که تو آخرین ردیف تئاتر اپرای رم نشسته بودم، داشتم این صحنه رو از نگاه میکردم و از اونچه که میشنیدم خشکم زده بود.

درک گفتگوها از راه دور یکی از راههایی بود که به من نشون میداد چقدر تو درک صحبت‌ها راه افتادم و گاهی مثل گیلدا تو نمایشنامه وردی (Verdi) از اون چیزی که میشنیدم جا میخوردم.

چند هفته پیش برای دیدن دوستم که تو مدرسه آموزش زبان توسکانی ثبت نام کرده بود، از شهر زدم بیرون. تا وقتی که کلاس اون تموم بشه من یه گشتی تو شهر زدم. از کنار کلیساهای قرن چهاردهم رد شدم، با یه porchetta panino دلی از عزا دراوردم و از یه کافی نت ایمیل‌مو چک کردم. موقع شام به دوستم گفتم:

- خبر داری صاحب کافی نت داره مغازه اشو میفروشه؟

دوستم چنگالشو انداخت و گفت:

- چی؟... من تازه ازش یه کارت تخفیف دار ۴۰ یورویی خریدم، اون حداقل باید چند ماهی کارکنه، نمیتونه بره!

من حرفهای صاحب کافی نت رو از دور شنیده بودم که میخواد مغازه اشو بفروشه، لوازشو حراج کنه و بره برزیل! اما مثل اینکه درست متوجه نشده بودم! اون خودشم جا خورد وقتی ازش پرسیدم کی میخواد بره؟! بچه های مدرسه زبان هم که ازش کارت اینترنت خریده بودن هم از حرفهای من تعجب کرده بودن.

موقع برگشتن تو کوپه قطار میلان - رم با سه نفر خوش لباس همسفر بودم. یکیشون داشت Corriere della Sera میخوند، یکیشون داشت با نت بوکش تایپ میکرد و سومی هم داشت پشت موبایل با دوست پسرشو دعوا میکرد:

- تو حتی یادت نمیاد دیشب چی گفتمی!

اون خانم مو پر کلاگی پشت موبایل نجوا کنان میگفت:

- دیگه به من زنگ نزن. نمیخوام باهات حرف بزوم.

بعد با عصبانیت موبایلشو قطع کرد. ده دقیقه دیگه، دوباره موبایل زنگ خورد و بازم یه صحبت یه طرفه دیگه شروع شد.

حالا که از حرفا سر در میارم، صحبت‌هایی رو که دورا دور میشنوم، چندان لذتی برام نداره، اما یه بار که رفته بودم بلیط اپرا بگیرم یکشون خیلی برام جالب بود.

توی اتوبوس چسبیده به زنی که موهاشو شبیه Fusilli بسته بود و کت قرمز - بنفش تنش کرده بود، نشسته بودم. به محض اینکه از ایستگاه خارج شدیم، telefonino ی خانم زنگ خورد:

Buonasera, tesoro. Come stai?

گوشه‌های من یه دفعه به کار افتاد. چرا این خانمه ساعت ۹ صبح داره به نامزدش میگه شب به خیر!؟ در حالی که پشتش نزدیک من بود، ادامه داد:

- نه، نه. من رم هستم. دارم میرم سر تمرین. ما Rigoletto (یکی از نمایشنامه های جوزفه وردی) رو داریم هفته بعد میبریم ژاپن.

اون بعد از ژاپن میخواست برای تعطیلات بره سنگاپور.

- Tesoro ، نمیتونم وایستم تا بیای.

اون تلفنشو قطع کرد و جلوی تالار اپرا از اتوبوس پیاده شد. شب نمایش Rigoletto نمیتونستم وایستم تا پرده ها بالا بره. همه اش داشتم رو صحنه دنبال اون خانمه که تو اتوبوس دیده بودم، میگشتم. اما به خاطر پوشش لباسهای نمایش، هیچوقت نفهمیدم که کتس Ceprano بی وفا اون بود یا Maddalena یا قهرمان جوان نمایش Gilda!

مادامیکه میدیدم گیلدا چطور عاشق دوک میشه، قلب پدرشو میشکنه و به سمت سرنوشت شومش میره، داشتم سعی میکردم از روی اختلاف ساعتها بفهمم دوست پسر اون خانم مو فرفری تو کدوم شهر بوده. توکیو، اکلند، یا شانگهای؟ چرا خبر نداشت اون خانمه تو رمه؟ آیا اونم بعد از Rigoletto میره مرخصی؟

بعضی وقتها دلم میخواست بیشتر بشنوم.....!

### غرق کردن خودم

- خودتونو غرق کنید، غرق کنید، غرق کنید!

هر معلم زبانی جمله بالا رو داد میزنه. میگه بعد از اینکه دستور زبانو یاد گرفتید، تو سرزمین زبان جدید خودتونو غرق کنید تا حرف زدنتون هم را بیافته! دو ماه پیش من اینکارو کردم و اومدم رم. با اینکه هنوز اونطور که باید زبون ایتالیایی رو رون نشدم اما روز به روز موفقیت‌های بیشتری پیدا میکنم.

هفته پیش که رفته بودم تو اداره پست بین المللی، اونا نه تنها فهمیدن که من میخوام لباسهای زمستونیمو بفرستم خونه، حتی متوجه شدن که چرا همه اش در مورد مقررات پست ازشون سوال میکنم.

- الکل؟

من گفتم :

- بله

- مشکلی نیست. میتونیم اون وسطا قایمش کنیم.

حتی تو مشروب فروشی هم که میخواستم grappa بخرم تا بفرستم، هم به مشکلی برخورد نکردم. مغازه داره وقتی شنید یه چیزی که بطریش کوتاه باشه میخوام، خندید و گفت:

- آه، میخوای بفرستیش خونه؟

حتی همون روز وقتی تو بقالی به راحتی حساب کتاب کردم، بازم موفقیت با من بود.

(۲۷ یورو و ۷۴ سنت) -ventisette e settantaquattro centesimi-

من اعداد رو فهمیده بودم ، بدون اینکه به نمایشگر صندوق نگاه کنم. اما همیشه خطراتی هم در غرق شدن تو زبون وجود داره...!

دیروز صبح بین خواب و بیداری یه صدایی تو مغزم شنیدم که میگفت:

« تو کی هستی؟ تو کی میخوای بشی؟ »

ترس تمام وجودمو گرفت. از جام پریدم. اون چی بود؟!... واقعا صدایی شنیده بودم؟ از رختخواب بیرون اومدم و زیر دوش آب گرم آروم گرفته بودم تا اینکه یه دفعه دیدم همونطوری که خودمو میشورم پوستم دون دون میشه و هرچی بیشتر میشورم، تکه های بیشتری از پوستم کنده میشه... چند روز قبل من « مایع چرب کننده با عطر سنبل » گرفته بودم تا با اونی که از خونه آورده بودم جایگزین کنم. اما حالا داشتم پوستمو از دست میدادم. همینطور که مشغول حموم بودم فکر میکردم، خوب شاید این نشونه بدی نباشه و دارم تمیز میشم. اما اون بعد از ظهر، وقتی آفتاب رو بازوم افتاد، نفسم بند اومد. پوستم مثل چرم قدیمی خشک شده بود و مثل پوست فیل ترک خورده و چروک شده بود.

رفتم سراغ بطری چرب کننده و خودمو روغن مالی کردم، بیشتر و بیشتر... تا اینکه بطریش خالی شد. تو همین حینی که داشتم دستامو روغن مالی میکردم یه دفعه چشمم به نوشته های بطری افتاد، یعنی چی؟...

بطری رو چرخوندم جلوشو خوندم : Lavanda

سریع رفتم سراغ دیکشنری ایتالیاییم. میدونستم lavanda به معنی گل و عطر سنبل هست، اما نمیدونستم که معنی شستشو هم میده. مایع شستشو!

روی بطری نوشته بود: « چند قطره روی پوست خود بچکانید، سپس کاملا بشوئید! » به جای چرب کننده عطر سنبل، من مایع شستشویی خریده بودم که برای برداشتن و شستن پوستهای مرده استفاده میشد و از اون بدتر اینکه روزی چندبار هم ازش استفاده کرده بودم. خب من خودمو غرق کرده بودم، اما فکر نمیکنم این همون چیزی بود که معلم ایتالیاییم انتظار داشت! از ترس اینکه این عارضه دائمی باشه، تموم جرتمو جمع کردم و رفتم سراغ Farmacista.

- واسه پوستهای خشک چی پیشنهاد میکنید؟ میدونید زمستون امسال خیلی سرد و طولانی بود، آب سنگین بود و بخاری هم خیلی گرم، پوست من خیلی...

- ... Lavanda ؟!

- نه، نه!، یه چیز دیگه بدید. چیز دیگه ای ندارین؟

### خوشگل شدن

پشت در موزیک میکوبید و نوری که از پنجره ها میتابید، روی پیاده رو جاری شده بود. داخل آرایشگرهای تتو کرده مثل زنبور دور کله مشتریهای نیمه اصلاح شده اشون میچرخیدند.

قبل از اینکه برای یادگیری زبان بیام ایتالیا تو کالیفرنیا موهامو کوتاه کرده بودم. اما الان که از کنار پنجره این سالن رد میشدم، با توجه به موفقیتهایی که تو صحبت کردن کسب کرده بودم، جرئتی پیدا کردم و تصمیم گرفتم برم موهامو مرتب کنم... سه تا صندلی کنار هم روبروی آینه ها و پشت به دیوار پرتقالی رنگ قرار گرفته بود. صدای خواننده های راک اند رول آمریکایی از بلندگوهای نسبتا بزرگی پخش میشد. من از لای آرایشگرها و مشتریها رد شدم و خودمو به پذیرش رسوندم و گفتم:

Vorrei fare una prenotazione per un taglio.

اما اون خانم به یه صندلی خالی اشاره کرد و گفت:

- لازم نیست وقت بگیرید، ما الان هم میتونیم در خدمتون باشیم.

با خودم فکر کردم، همین الان؟ اما جواب دادم:

- خیلی خب.

بهش گفتم که میخوام موهام رو به صورت نوارهای رنگی، رنگ کنه. خانمه گفت منظورتون هست. مثلا  
colpi di fulmine.

یه کمی فکر کردم «رنگ آذرخشی!». از اینکه میخواستم خودمو اون شکلی کنم یه ذره ذوق زده شدم. اون منو رو صندلی نشوند و به دانیلو، parrucchiere من، معرفی کرد. اون روی یه بازوش نوارهای باریکی رو تتو کرده بود و یه زنجیره گل هم از بالا تا پایین رو اون یکی بازوش خالکوبی شده بود. پشت سرم و ایستاد و موهامو تو دستش گرفت و گفت که چیکار میخوام بکنم. در حالی که تو آینه نگاش میکردم گفتم که هم های لایتش کنه و هم مرتبش کنه:

-colpi di sole e una spuntatina.

اون دستیار خانمشو فرستاد تا منو بیره، سرمو بشوره و نرم کننده بزنه. بعدش همونطوری منو ول کرد و رفت... همش میگفتم، نکنه منو یادش رفته!

داشتم دانیلو رو نگاه میکردم که مشغول درست کردن یه زن مو مشکی بود که ظاهرا هنرپیشه بود و داشت میرفت سر صحنه. بعد از قیچی کردن موهای اضافه، موهای بلند خانومه رو سیخ کرد بالا و گذاشت مثل یه فواره از فرق سرش بریزه پایین.

همه اش نگران بودم که منو از قلم انداخته باشن. میترسیدم با این سر خیس مجبور باشم تا ابد اونجا بشینم. اما نگرانیم بی مورد بود.

همونطور که دانیلو داشت روی سر اون هنرپیشه کار میکرد، اون نرم کننده هم کارشو رو سر من انجام میداد. دستیار دانیلو برگشت و منو سر جای قبلیم برد. همینطور که داشتم از آینه دانیلو رو نگاه میکردم، اون از یه پیاله، بعد دوتا و بعدش از سه تا پیاله رنگ، موهای منو رنگ کرد. وقتی کارش تموم شد، گذاشت تا این ترکیبات کارشونو انجام بدن.

دیگه داشتم خسته میشدم، اما دانیلو سرش جای دیگه گرم بود. وقتی اون برگشت تا رنگ مومو چک کنه گفت، واسه اینکه این های لایتها بیشتر خودشونو نشون بدن باید موهامو یه کمی تیره تر کنه.

میخواستم بگم لازم نیست، همین رنگ خوبه، اما واسه اینکه منظورمو برسونم نیاز به کلمات مودبانه ای داشتم که یادم نمیومد.

با تکون دادن دست خالکوبی شده اش، دستیارش چندتا پیاله رنگ دیگه آورد. با یه تکون دیگه دستش، شروع کرد موهامو دوباره رنگ کنه.

سه ساعت بعد از اینکه وارد دنیای دانیلو شدم، اون دست از سرم برداشت. با بی حالی از این سالن پر سر و صدا خودمو به پیاده روی ساکت و آرام، کشوندم. وقتی خودمو به اتاق خواب خونه رسوندم، چراغو روشن کردم و تو آینه نگاه کردم. خوشگل شده بودم.

### گرفتن limoncello

روز آخرم در رم، به کمی گشت و گذار و بازدید از آخرین موزه گذشت. دیگه نیازی به ماجراجویی نبود. موقع غروب آفتاب فقط دلم میخواست یه جا برم یه شام ساده بخورم. موقعی که داشتم میرفتم موزه به دنبال جایی برای شام خوردن، نگاهی به اطراف انداخته بودم. اما بدبختانه موقع برگشت هوا تاریک بود و تو جایی که فکر میکردم باید رستوران خوبی باشه فقط یه چندتا trattoria نه چندان دلچسب پیدا کردم.

سر بلوک بعدی چشمم به چراغهای یه رستوران افتاد که منو به طرف خودش کشید. پیشخدمتی که جلو در رستوران وایستاده بود و خستگی در میکرد، همونطور که داشتم از پنجره داخلو نگاه میکردم، بهم لبخند زد و گفت:

- چرا واسه شام نمیاید تو؟

- حتما!، چرا که نه.

پیشخدمته یه منو برداشت و منو به اتاق غذا خوری گرمی تو طبقه پایین راهنمایی کرد. منو برد سر میزی که برای یه مسافر تنها مناسب بود و دید خوبی هم داشت.

رستوران تو محله ای بود که مرکز هتلها بود، برای همین فکر میکردم که یه غذای توریستی انتظار منو میکشه. اما بر خلاف انتظارم توی منو تقریبا هر چیزی که میخواستم بود. کباب گوشت بره، سیب زمینی سرخ کرده و Spinaci.

من به ایتالیایی به صاحب رستوران که خانمی هم سن و سال خودم بود و موهای نارنجی روشن و پوست برنزه ای داشت، سفارش دادم. بعد اونو نگاه کردم که چطور یه پیشخدمتهای جونو که با سینیهای لبریز از غذا از پله ها بالا و پایین میرفتند و در عین حال سعی میکردن به هم نخورن رو، مثل یه مدیر سیرک هدایت میکنه. دیدن این صحنه لبخند رو به چهره هر توریست عصبی برمیگردوند.

وقتی شامم رو خوردم یه caffè به اون خانمه سفارش دادم و بابت غذای خوبش تشکر کردم. چند لحظه بعد یه پیشخدمت قیراق و سرحال جلوی میزم وایستاد:

- یه limoncello به حساب رستوران.

بعدش یه استکان کوچولو که توش مشروب زرد روشنی ریخته بود، گذاشت جلوم. به جز من هیشکی دیگه تو رستوران limoncello نداشت.

وقتی داشتم میرفتم، جلو صاحب رستوران مو نارنجی وایستادم و بهش گفتم که چقدر تحت تاثیر مهارت اون تو مدیریت رستوران قرار گرفتم و آخر جمله ام هم بابت limoncello ازش تشکر کردم. اونم در جواب گفت:

- منم از شما بابت اینکه اینقدر خوب ایتالیایی حرف میزنید ممنونم.

اون رفت آشپزخونه و غییش زد و منم که از این تعریف از خوشحالی پر در آورده بودم، پرواز کنان به سمت خونه رفتم.

الان بیشتر از یه هفته اس که به خونه خودم برگشتم. بدنم داره سعی میکنه دوباره به خورشید کالیفرنیا که رو من میتابه و میگه وقت بلند شدن، عادت کنه. انگشتم با سرعت زیاد دارن خاطرات زنده من از ایتالیا رو، قبل از اینکه از غروب خورشید تبعیت کنن و برای همیشه محو بشن، ثبت میکنه.

هفته پیش بود، همراه شوهرم تو ماشین نشسته بودیم و وقتی که از کنار فرودگاه که نزدیک خونمون بود رد میشدیم به هواپیمایی اشاره کرد و گفت:

- این هواپیمای توئه، همونی که باهاش اومدی.

دلهم برای ایتالیا تنگ شده. انرژی بی پایان، دسته گل‌های مخصوص رم، قهوه‌ها، پیتزها، *motorini* مستعمل، عطرها، گرون، *la terra*، بوی خاک رسی که وقتی سنگی رو برای مرمت ور میدارن، میاد.

من بازم به ایتالیا برمیدرم. اما ایندفعه بیشتر میمونم، خیلی بیشتر. شاید در نهایت بتونم مثل یه ایتالیایی مادرزاد حرف بزنم.

پایان

## فطرات یادگیری زبان در ایتالیا

### لغت نامه

café	کافه، رستوران
panino	نون باگت، نون ساندویچی
Penne pasta	یه نوع پاستای لوله‌های کوتاه که ته اش اریب برید شده
supermercato	سوپر مارکت
espresso	یه نوع قهوه ایتالیایی
No, non c'è l'ho.	نه، اینجا ندارم.
Uno.	یک (مذکر)
Una.	یک (مونث)
cassiere	صندوقدار
buona sera	شب بخیر
trattoria	رستوران، کافی شاپ
Chianti	نوعی شراب قرمز ایتالیایی
tagliatelle ai frutti di mare	یه نوع پاستای دراز و صاف همراه با میوه های دریایی
gelato	بستنی
Pinot Grigio	انگورهای بنفش خاکستری
Il conto, per favore.	صورتحساب، لطفا.
Un caffè, per favore.	یه قهوه، لطفا.
Un cappuccino, per favore.	یه شیر قهوه، لطفا.
Un grande successo.	یک موفقیت بزرگ
Buon giorno, signora! Caffè ?	روز بخیر، مادام! قهوه؟
via Appia Antica	جاده قدیم آپپیا
catacomba	دخمه محل قبور
Sì .Come و Quando	بله، چطور، چه وقت
pasta	انواع غذاهای خمیری شکل مانند اسپاگتی و ..
La Regina degli Errori	ملکه خطایا

bovino adulto گوشت گاو  
Due etti دوپست گرم  
Perfetto عالیه  
Via Nazionale خیابان ملی

Finisce mai questa pioggia...? این بارون تمومی نداره...?  
Dimmi, ancora una volta, یه بار دیگه، بگو،  
per favore. لطفا.  
Può ripetere? میشه تکرار کنید؟  
buon giorno صبح بخیر

Trenitalia قطار ایتالیا  
telefonino گوشی موبایل  
Xké nn c incontr dm? پیغام مخفف به معنی چرا فردا همدیگه رو نبینیم؟  
deviazione chiamate انتقال مکالمات  
Posta vocale! پست صوتی Voice mail  
padronanza اشراف، سلطه  
perché چرا  
domani فردا  
rispondimi بمن جواب بده  
porchetta panino ساندویچ گوشت خوک سرخ کرده

Corriere della Sera پیغام رسان شب (روزنامه معروف ایتالیا)  
Fusilli نوع پاستای فنری شکل  
Buonasera, tesoro. Come شب بخیر، عزیزم. حالت چطوره؟  
stai?

grappa نوعی کنیاک خالص و بیرنگ ایتالیایی  
Farmacista داروگر

## فطرات یادگیری زبان در ایتالیا

Vorrei fare una prenotazione  
per un taglio.

colpi di fulmine  
parrucchiere  
colpi di sole e una spuntatina.

میخواهم برای کوتاه کردن وقتی رزرو کنم.

باریکه های آتشی، آذرخشی  
آرایشگر

نوارهای رنگ روشن و کوتاه کردن

limoncello  
Spinaci  
motorini  
la terra

نوعی شراب تلخ ایتالیایی  
اسفناج  
موتورسیکلت  
خاک و زمین